

درباره سید جمال الدین اسدآبادی

سیدعلی آل داود

از حاج محمدحسن امین‌الضرب خطاب به امین‌السلطان مبنی بر آنکه برای عبادت امین‌السلطان به اتفاق سیدجمال‌الدین رفته‌اند و در حاشیه آن امین‌السلطان از آمدن آنها تشکر و عذرخواهی کرده و ضمناً گفته که بعداً نزد آنها خواهد رفت. نامه دیگر این مجموعه مربوط به ناصرالدین شاه است که آن را به امین‌السلطان در باب اعزام سید جمال به قم توسط امین‌الضرب در سال ۱۳۰۷ق/ ۱۸۸۹م نوشته است.

مجموعه دیگر اسناد که در آن مدارکی راجع به سیدجمال‌الدین وجود دارد مربوط به علاءالملک وزیر مختار ایران در عثمانی است که تحت عنوان گزارشهای سیاسی علاءالملک به چاپ رسیده است.^۲ میرزا محمودخان علاءالملک از سیاست‌پیشگان ایرانی اواسط عهد قاجار و از دست‌پروردگان اتابک بود و با سیدجمال دشمنی می‌ورزید. وی در سال ۱۳۰۵ق/ ۱۸۸۸م وزیر مختار ایران در روسیه شد و تا سال ۱۳۱۰ق/ ۱۸۹۲م در این سمت بود. از آن پس به تهران آمد، اما دیگر بار به روسیه رفت و تا سال ۱۳۱۲ق/ ۱۸۹۴م همچنان عهده‌دار این مقام بود، تا آنکه در همین سال به سفارت ایران در عثمانی منصوب شد و تا پایان سال ۱۳۱۸ق/ ۱۹۰۰م مقیم استانبول بود و در آنجا در مخالفت با آزادی‌خواهان فعالانه اقداماتی می‌کرد. اتابک امین‌السلطان، به روزگار صدارت خود در اواخر عهد ناصرالدین شاه، توسط علاءالملک پیوسته می‌کوشید تا چند تن از مخالفان دولت و روشنفکران ایرانی را که در عثمانی حضور داشتند به چنگ آورد. از جمله آنها میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و میرزا حسن خان خبیرالملک بودند که سرانجام جزو هواخواهان و هواداران سیدجمال‌الدین درآمدند.

جمال‌الدین چون در سال ۱۳۰۸ق از ایران رانده شد به انگلیس رفت و در آنجا ملکم خان را در فعالیتها و تلاشهای ضد دولت ایران یاری می‌رساند. در میان گزارشهای علاءالملک، نامهای هست که علاءالملک آن را شخصاً خطاب به امین‌السلطان نوشته است. در این نامه اشاراتی حاکی از همکاری جمال‌الدین و ملکم‌خان و تحریکات آنها آمده و از جمله گفته شده است که سید جمال باطناً با ملکم خوب نیست، ولی در مخالفت با دولت ایران با او همدست است؛ و هم در آنجا می‌گوید که سید عامل و سبب اخراج خود از ایران را امین‌السلطان می‌داند و اشاره کرده که مأموران تبعید وی در میانه راه همه اموال و موجودی او را

سیدجمال‌الدین اسدآبادی، از آزادی‌خواهان بزرگ مشرق زمین است. او را به حق بنیادگذار نهضت‌های اسلامی در عصر فعلی دانسته‌اند. زادگاه وی و موطن نیاکان و پدران او به درستی دانسته نیست. برخی وی را افغانی و از سادات کتر به شمار آورده و گفته‌اند که او در اسعدآباد کابل زاده شد و هم در آنجا برآمد و پس به دیگر کشورها رفت. دسته‌ای هم او را ایرانی و از مردم اسدآباد همدان می‌دانند. به هر حال خود سید می‌خواست که با ملیت خاصی شناخته نشود، بلکه او را مسلمانی معتقد و متعلق به همه دنیای اسلام بدانند. سیدجمال‌الدین در کشورهای هند، ایران، مصر، فرانسه، انگلیس و عثمانی فعالیت‌های ضداستعماری گسترده داشت و روزنامه‌هایی منتشر می‌کرد. در طی حیات سیاسی خود سه بار به ایران آمد و سرانجام در آخرین سفر خود به این کشور در جمادی‌الثانی سال ۱۳۰۸ق/ ژانویه ۱۸۹۱م به بغداد تبعید شد. او عاقبت در شوال ۱۳۱۴ق/ مارس ۱۸۹۷م در استانبول به بیماری سرطان فک درگذشت. اما برخی را اعتقاد بر این است که سلطان عبدالحمید او را با زهر از میان برداشت.

به این ترتیب سال جاری را باید مقارن با یکصدمین سال درگذشت او دانست. به این مناسبت چند سند و مدرک تازه در باب فعالیت‌های سیاسی اواخر عمر او را همراه با شرحی مختصر درباره آنها منتشر می‌سازیم. بدو باید این نکته را یادآور شد که از سیدجمال‌الدین اسناد و مدارک بالنسبه فراوانی در دست است که در کتابخانه مجلس در تهران نگهداری می‌شود و هنوز هم ممکن است مدارک تازه‌ای از او نزد اشخاص مختلف به دست آید. بیشتر اسناد و نامه‌های مربوط به او در میان مجموعه بازمانده از حاج محمدحسن امین‌الضرب ثانی به دست آمد. سید در آخرین سفر خود به تهران در منزل حاج محمد حسن امین‌الضرب اول سکونت اختیار کرد و چون ناگهان تبعید و از ایران رانده شد، مجموعه کاغذها و مدارک او در خانه امین‌الضرب به جای ماند. این مجموعه سالها پیش به همت دکتر اصغر مهدوی فرزند امین‌الضرب ثانی و ایرج افشار منظم و مدوّن شد و جزو انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسید.^۱

اسناد مندرج در این مجموعه در چند مقوله است: مکاتبات سید با امین‌الضرب اول و دوم، پیش‌نویس مکاتبات سید به قلم خودش، نیز نامه‌هایی از نمایندگان امین‌الضرب در شهرستانها که حاوی اخبار مربوط به سید است. از جمله مدارک آن نامه‌ای است

تصاحب کرده‌اند. این گزارش احتمالاً در سال ۱۳۰۹ق/ ۱۸۹۱م نوشته شده است.^۳

سید بالأخره دعوت‌های مکرر سلطان عبدالحمید را پذیرفت و در سال ۱۳۰۹ق/ ۱۸۹۱م رهسپار استانبول شد و چهار سال در این کشور ماند و در همانجا درگذشت. او در این سفر با کمک میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و خبیرالملک ژنرال کنسول سابق ایران، مجمعی به نام «انجمن اتحاد اسلامی» تشکیل داد. افکار و اندیشه‌ها و برنامه‌های اعضای این انجمن در روزنامه معروف اختر که مدیریت آن را محمدطاهر تبریزی عهده‌دار بود منتشر می‌شد. در این هنگام بارها امین‌السلطان کوشید تا این گروه را متفرق سازد و در صورت امکان اعضای آن را به ایران بیاورد. و بالأخره تلاش‌های علاءالملک ثمر داد و به دستور سلطان عثمانی سه تن از ایرانیان سابق‌الذکر یعنی میرزا آقاخان، روحی و خبیرالملک به شهر طرابوزان که تا مرز ایران فاصله زیادی نداشت تبعید شدند. ایشان تا زمان کشته شدن ناصرالدین شاه در این شهر تحت نظر و زندانی بودند و چون شاه به دست میرزا رضا کرمانی که از یاران وفادار سید و از نزدیکان گمنام گروه بود به قتل رسید آنان را با فشار دولت ایران تحت‌الحفظ تا کنار مرز آوردند و در آنجا تحویل مأموران ایرانی دادند. عاقبت این سه تن در ۶ صفر ۱۳۱۴ق/ ۱۸ ژوئیه ۱۸۹۶م در تبریز به دستور محمدعلی میرزا ولیعهد کشته شدند.^۴ اما با وجود فشارهای مکرر دولت ایران، سلطان عثمانی از تحویل سید جمال‌الدین که محرک میرزا رضا دانسته می‌شد خودداری کرد. متن یکی از نامه‌های علاءالملک در باب فعالیت‌های او برای استرداد سید از عثمانی در کتاب رهبران مشروطه به چاپ رسیده است.^۵ مدت کوتاهی پس از مرگ آنان بود که سید نیز درگذشت و پیکرش در استانبول به خاک سپرده شد.

موضوع چند نامه زیر که نخستین بار منتشر می‌شود عموماً مربوط به فعالیت‌ها و مقالاتی است که سید در روزنامه‌های اروپا و عثمانی در مخالفت با ایران انتشار می‌داد. مأموران سیاسی ایران و شخص ناصرالدین شاه، با آنکه از حرکات انقلابی و کارها و نوشته‌های سید جمال همواره هراسان بودند، در ظاهر خود را بی‌اعتنا نشان می‌دادند، چنانکه ناصرالدین شاه در حاشیه یکی از گزارش‌های امین‌السلطان که مربوط به سید بود چنین نوشته است: «کاغذ این پدرسوخته را خواندم، دو پول نمی‌ارزد و هیچ معنی ندارد. این طور اشخاص پدرسوخته از وطن گریخته مثل مار می‌مانند و هرگز ملایم و آدم نمی‌شوند. ابداً اعتنا نباید کرد و البته به او جواب ننویسید. به روزنامه‌های روسیه هم منبعده اعتنایی نباید کرد. مگر اینکه در فرنگستان به دست روزنامه‌های فرنگی بدهید جواب بنویسند، خیلی لازم است».

اینک هر یک از اسناد را مختصراً معرفی می‌کنیم:

○ سند اول) راجع به مسائلی است که بلافاصله پس از تبعید سید در سال ۱۳۰۸ق از ایران به خاک عثمانی پیش آمده است. چنانکه گفته شد، او این بار در آنجا نماند و به انگلیس رفت و به یاری ملک‌خان برخاست. این نامه مختصر را ظاهراً شخص امین‌السلطان یا وزیر خارجه وقت با یکی از مقامات آن وزارت‌خانه به علاءالملک وزیر مختار ایران در عثمانی نوشته است. ○ سند دوم) این نامه را نیز احتمالاً امین‌السلطان به علاءالملک نوشته و در آن ضمن اعلام وصول ترجمه تعدادی از مقالات ضددولتی سید در روزنامه‌های اروپا به او خاطر نشان می‌سازد که ضمن بی‌اعتنایی ظاهری باید پاسخ نوشته‌های او را به طور غیرمستقیم در روزنامه اختر چاپ استانبول داد. یادآور می‌شود که اختر یکی از روزنامه‌های مشهور آن عهد است و در روشن ساختن افکار ایرانیان تأثیر زیاد داشته است. اما چنانکه می‌گفتند این اواخر از کمک‌های دولت ایران بهره‌مند می‌شد. سطر آخر این سند هم گویای این معنی است.

○ سند سوم) احتمالاً به خط میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله معاون وقت وزارت خارجه یا یکی از مسؤولان آن وزارت‌خانه است و ممکن است در جواب نامه‌ای که در آن مرگ سید را اعلام کرده‌اند نوشته شده باشد. متأسفانه این سند فاقد تاریخ است.

○ سند چهارم) این مدرک، متن نامه اسماعیل ایک کلمه ناخوانا یکی از رجال وقت سیاسی ایران است و مضمون آن گفتگوهای او با سفیر کبیر عثمانی در تهران است و چنانکه از مضمون آن برمی‌آید، همه کوشش‌های دیپلماتیک ایران در آن سالها بر محور سید جمال و یاران او دور می‌زند. این نامه که مورخ ۱۶ شعبان ۱۳۱۲ق است متعلق به زمانی است که هنوز میرزا آقاخان کرمانی و یاران او را به دولت ایران تسلیم نکرده بودند، اما دولت ایران برای تحقق این امر کوشش بسیار می‌کرد. نگارنده نامه شرح مذاکرات و کوشش‌های خود را به امین‌السلطان گزارش داده است.

حاشیه:

۱) مجموعه اسناد و مدارک منتشرشده درباره سیدجمال‌الدین، به اهتمام اصغر مهدوی و ایرج افشار، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ش.

۲) گزارش‌های سیاسی علاءالملک، به کوشش ابراهیم صفایی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ ش.

۳) گزارش‌های سیاسی علاءالملک، ص ۹۶ تا ۱۰۱.

۴) «ماجرای قتل میرزا آقاخان کرمانی»، نوشته محمد گلبن، مجله یغما، سال ۲۴، ش ۴، (تیر ۱۳۵۰ ش)، ص ۲۳۲ تا ۲۳۸.

۵) رهبران مشروطه، نوشته ابراهیم صفایی، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۴۲ ش.

۶) اسناد سیاسی دوره قاجاریه، گردآورنده ابراهیم صفایی، تهران، بابک، ۱۳۵۵ ش، ص ۲۵۷. در این کتاب تعداد زیادی از اسناد مربوط به سید در صفحات ۲۴۷ تا ۲۸۸ آمده است.

اینک متن اسناد و تصویر آنها آورده می‌شود:

سند اول

در فقره شیخ جمال که صورت مذاکرات خود را با جناب صدراعظم و موافقت ایشان را اشعار نموده بودید، استحضار حاصل شد. ولی چنانچه با پست قبل زحمت داده‌ام مومی‌الیه خودش به لندن رفته، رفیق ملکم شده است. دولت عثمانی دیگر حق ندارد منت ابواب جمع ما نماید. (۸ جمادی‌الاولی ۱۳۰۹).

سند دوم

ترجمه مزخرفات جمال‌الدین منطبعه در روزنامه [دو کلمه ناخوانا] را که ارسال و شرحی در این خصوص اظهار فرموده بودید رسید. عدم لزوم به نگارش جواب مخصوص او را که نوشته بودید، صحیح است، نباید به مزخرفات او علی‌الظاهر اعتنا شود. لیکن خیلی واجب است به طوری که در پستهای سابق زحمت داده‌ام حالات فتنه‌انگیزی و سفاهت و کاذب بودن او را در جمیع مقالات، و تاریخ کارهای سفیهانه و مفسدانه او را که در جمیع دول مرتکب شده است، و اینکه تمام اقوالش از روی فسادانگیزی است به طور غیر معین از قول یک شخص عالم یا به موجب کاغذی که به اختر رسیده در اختر چاپ شود. (۱۹ رجب ۱۳۰۹).

سند سوم

الآن تلگراف رمز جنابعالی در باب شیخ جمال رسید. حضرت اشرف به حضور مبارک همایونی روحانفاده ارسال و عریضه نوشته که علاءالملک الحق خدمت بزرگی کرده است و انصافاً خیرت چاکری علاءالملک خیلی محل تحسین است، و حیف که همچو خانواده با خیرت دولتخواه را آن‌طور در تبریز دماغ سوخته کردند. و این معنی زایدالوصف اسباب مایوسی از حضرت ولیعهد شد.

سند چهارم

قربانت شوم، دیشب سفیر کبیر عثمانی از مجاری حالات جناب مستطاب اجل [یک کلمه ناخوانا] آقائی علاءالملک استفسار می‌نمود، به اقتضای موقع و سوق صحبت گفتم که کثرت کارها و عدم تسریع تسویه شدن آنها، جناب معظم‌الیه را خسته کرده، مثلاً محرمانه به بنده نوشته بودند که با وجود اینکه اعلی‌حضرت سلطان خودشان از سوء

اعمال و افعال چند نفر مفسدین که در علیه اسلام رساله‌ها نوشته‌اند، مطلع شده و امر به طرد آن اشخاص به ایران فرمودند، و من هم از این حُسن نیت و موافقت اعلی‌حضرت سلطان به اولیای دولت متبوعه خودم خبر دادم، و اعلی‌حضرت اقدس همایون روحنا فداه در نهایت درجه ممنون و متشکر از این مساعدت سلطان شدند و به مأمورین سرحدیه اوامر لازمه در تحویل گرفتن این اشخاص مطروده دادند. باز آنها را تا حال در طرابزان توقیف کرده و چنانکه مقرر بود به سرحد نبرده‌اند که به سرحداران ایران تسلیم نمایند.

بعد از شیخ جمال صحبت به میان آمد. در حق او نیز آنچه لازم بود گفتم. بعد به سفیر کبیر گفتم دور نیست که از طرف اعلی‌حضرت اقدس همایونی پیغامی به شما در باب تسریع تسلیم این مطرودین بشود. از آنجایی که شما همیشه در محافظت مناسبات خیریه فیما بین دولتین سعی هستید، البته اقدامات فوری کرده و تلگرافاً به جای لازم اعلام خواهید نمود که توقیف این اشخاص در طرابزان بعد از امر به طرد آنها اثر بدی بخشیده است. باید اعلی‌حضرت سلطان اوامر صریحه و مؤکده در تسلیم این اشخاص به سرحداران ایران بدهند.

سفیر کبیر گفت: البته همینکه پیغامی در این باب از طرف همایونی برسد، من اقدامات فوری خواهم کرد. چگونه متصور است که این اشخاص مضّر به حالت دو دولت را مجدداً حمایت نمایند. و بعد از آنکه تفصیل طرد شدن آنها را به عرض همایونی رسانیده‌اند، حالا در طرد و تبعید آنها دست نگاه دارند. گفتم اگر رساله این اشخاص را خود شما ملاحظه نمایید، به اقتضای مسلمانی قتل آنها را تجویز می‌نمایید. خود اعلی‌حضرت سلطان از مضامین آن رساله اطلاع دارند. اعلی‌حضرت اقدس همایونی هم همان کتابچه را ملاحظه فرموده‌اند، تفصیل این است. حالا اگر در تسلیم آنها به سرحداران ایران تعویقی بشود، سوء تأثیر آن را احساسات خاطر خود شما خوب ادراک خواهد کرد، حاجت به عرض بنده نیست.

برای اطلاع خاطر مبارک عرض این تفصیل را لازم دیدم. همین امروز مقرر فرمایند سرکار آقایی میرزا ابراهیم خان دام مجده العالی سفیر کبیر را دیده و پیغام لازم را چنانکه مقرر بود چه به باب والی بصره و چه به باب همین مطرودین از طرف اعلی‌حضرت اقدس همایونی برسانند. زیاده چه جسارت نماید. (۱۶ شهر شعبان ۱۳۱۳. اسماعیل...)

دفعه ششم صورت مکررات نمود با جناب صدر معظم و حضرت شایسته
ایشان حضرت ولی خانچه بابت قبر حضرت ملازم موریه هوش فزین شده فرقی معلوم شد

سند اول

ط ۱۲۹۹ خورشیدی ۱۲۰۹

توجه فرمائید که جناب امیر محمد طبعه در روزنامه او اشراف راه اول شهر خرمین
فرموده پس رسید مردم که جناب صاحب مخصص در راه رسیده صحیح است بنام حضرت
عنه اظهار استقامت که جناب صاحب است بطور صورت است بر تخت ملازم
کنیز و خدمت و کاوش بعد از او در جمیع مقادلات و تاریخ کار استغنی و غیره
در عین حال که شربت و کمال تمام او در اندکی وقت از سر است بطور غیر متین از سر
تغنی عالم بوجب کانفره و غیره در هر صورت ۱۹ خرداد ۱۳۰۹

سند دوم

ادب منکره بر وجه کار در اسب سنج حال
صورت کف بفریب رنگ کوزار حجاز
از این در بعضی نوشته در عهد انکس کس
بزرگان کرامت و اخلاق حضرت جلالت
بفکر کسی که در حیف و محو فزوان
بفکر صفت مولود است
در برابر رافع لطفه کفر
زایم در زمان اول
با در احوال است

سند سوم

ببینی با رویه است
صورت کف بفریب رنگ کوزار حجاز
از این در بعضی نوشته در عهد انکس کس
بزرگان کرامت و اخلاق حضرت جلالت
بفکر کسی که در حیف و محو فزوان
بفکر صفت مولود است
در برابر رافع لطفه کفر
زایم در زمان اول
با در احوال است
۳۱۳۵
۵۵/۱۶

سند چهارم

دست شوم
جناب صاحب امیر کرامت
از این جهت که کرامت کار تمام
جناب صاحب در رخت لبه شده چون
میسوز سلطان خونخوار از سر
که در عین اسلم رسیده با نوشته
با کمال و قدر و نام از این حسن
در نهایت درجه عنوان
و با کمال و قدر و نام از این حسن
در نهایت درجه عنوان
و با کمال و قدر و نام از این حسن
در نهایت درجه عنوان